

## دلالت مقبوله عمر بن حنظله در اثبات ولایت فقیه

### با تکیه بر اقوال فقها

(مطالعه موردی دیدگاه‌های آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله خوئی و امام خمینی)

\* سمیه صیادی

\*\* عبدالله میراحمدی

#### چکیده

ولایت فقیه از جمله مباحثی است که اندیشمندان متقدم به آن پرداخته و نتایج مختلفی از آن به دست آورده‌اند. هدف از نگارش این پژوهش، اثبات ولایت فقیه از طریق یکی از ادله نقلی یعنی مقبوله عمر بن حنظله است که مورد استناد بزرگان و صاحب‌نظران می‌باشد. در این پژوهش با روش تحلیل محتوا به اعتبارسنجی سندی و دلالتی این مقبوله پرداخته و نحوه استدلال آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله خوئی و امام خمینی را در استدلال به این مقبوله مورد واکاوی قرار می‌دهد. نتایج به دست آمده از این تحقیق آن است که همه اندیشمندان و فقها در طول تاریخ قائل به ولایت فقیه بوده اما در حدود آن اختلاف دارند. در این میان امام خمینی (ره) قائل به ولایت مطلقه فقیه بوده و طریق این مقبوله را به لحاظ سندی و دلالتی می‌پذیرد. آیت‌الله خوئی اشکالاتی به مقبوله وارد کرده و در نهایت ولایت فقیه را پذیرفته اما نه از راه دلالت مقبوله عمر بن حنظله، ایشان ولایت مطلقه فقیه را که در حد اختیارات معصوم باشد نمی‌پذیرد، اما در امور اجتماعی و حکومتی بسیاری از امور را از شئون ولی فقیه می‌داند که نمونه بارز آن جهاد ابتدایی است. ایشان دایره‌ی امور حسبه را گسترده دانسته؛ به طوری که امور حکومتی را هم شامل می‌شود. آیت‌الله خوانساری نیز حوزه ولایت فقیه عادل را محدود در امور حسبیه دانسته، اما قائل به محدود بودن دایره آن است و دلالت مقبوله عمر بن حنظله را برای اثبات ولایت فقیه مورد قبول نمی‌داند و آن را در مقام نصب قاضی تلقی می‌کند نه نصب حاکم.

کلیدواژه‌ها: مقبوله عمر بن حنظله، ولایت فقیه، آیت‌الله خوانساری، خوئی، امام خمینی و ولایت فقیه، ولایت مطلقه فقیه.

---

\* دانش‌پژوه سطح ۴ (دانشجوی دکتری)، مرکز تخصصی حوزوی رفیعه المصطفی، مدرس حوزه و دانشگاه؛ (sayadi.kosar@gmail.com)

\*\* استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه خوارزمی؛ (mirahmadi\_a@khu.ac.ir)

## ۱. مقدمه

مقبوله عمر بن حنظله حدیث معروفی از امام صادق(ع) است که در مباحث مهم فقه و اصول مانند تعارض ادله، شهرت فتوایی، اجتهاد و ولایت فقیه مورد استفاده قرار گرفته است. راوی این حدیث، عمر بن حنظله است و در آن از امام(ع) درباره وظیفه شیعیان در امر قضاوت و شیوه ترجیح اخبار متعارض سوال نموده است که دارای دو بخش است: بخش اول سوال عمر بن حنظله از امام صادق(ع) درباره این است که شیعیان در امر قضاوت باید به چه کسی مراجعه کنند؟ علما از این بخش از حدیث برای اثبات ولایت فقیه استفاده کرده‌اند. بخش دوم، درباره این است که در صورت وجود اخبار متعارض چه راه‌هایی برای ترجیح دادن بین آنها وجود دارد؟ این بخش در بحث تعارض ادله در فقه کاربرد دارد. پیشینه این بحث به زمان معصومین(ع) بر می‌گردد، هر چند تاکنون جمع فراوانی از علما و دانش پژوهان نیز به آن پرداخته‌اند. اما در این مقاله با رویکرد بخش اول این مقبوله به دیدگاه سه تن از فقهای معاصر یعنی آیت الله خوانساری، آیت الله خوئی و امام خمینی خواهیم پرداخت.

پرسش‌های این پژوهش عبارتند از:

- ۱- میزان پذیرش صحت و سقم سندی مقبوله عمر بن حنظله چه مقدار است؟
- ۲- فقهای مورد نظر در بحث اثبات ولایت فقیه تا چه اندازه از این مقبوله استفاده کرده‌اند؟
- ۳- در بررسی دلالتی این مقبوله چگونه می‌توان به مبحث ولایت فقیه پرداخت؟
- ۴- با توجه به دیدگاه فقها، ولایت مطلقه فقیه چگونه از این مقبوله قابل برداشت است؟

## ۲. مفهوم شناسی

یکی از کارهای ضروری و اساسی در پژوهش علمی و تبادل اندیشه، توضیح واژگان و مفاهیم کلیدی به کاررفته در عنوان تحقیق است.

## ۱-۲. ولایت در لغت و اصطلاح

واژه وَلِيّ در لغت به معنای قرب، دُنُو و نزدیکی آمده است. به کسر واو به معنای امارت و سلطنت و حکمرانی بر سرزمین می‌باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴ ق، ۴۰۸، ۱۵؛ فیروزآبادی، ۱۴۲۵ ق، ۴، ۴۶۴). راغب می‌گوید: ولی؛ یعنی دوستی و صمیمیت که دو معنی از آن‌ها حاصل می‌شود و افزون می‌گردد تا جایی که میان آن معانی چیزی که از آن‌ها نباشد نیست و این معنی یعنی دوستی برای نزدیکی، مکانی، نسبی، دینی، بخشش و یاری کردن و اعتقاد و ایمان به کار می‌رود (راغب اصفهانی، ۱۳۷۴، ۴، ۴۸۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴، ۱۵، ۴۰۹) که وجه مشترک همه این الفاظ قرب معنوی است. خلاصه آن‌که این واژه در مواردی به کار می‌رود که سلطه سیاسی و حکومت اداری مقصود باشد (معرفت، ۱۳۷۷، ۴۱).

ولایت بر مردم تنها از آن خداوند است که بر مال و جان آن‌ها ولایت دارد. سپس این ولایت برای پیامبر (ص) محرز است، به دلیل: «الْبَيْتُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» (احزاب، ۶) و نیز برای امامان معصوم (ع) نیز ثابت است؛ چرا که پیامبر (ص) فرمود: من كنت مولاه فهذا عليٌّ مولاه و فرق بین علی (ع) و سایر ائمه (ع) نیست. اما پس از ائمه (ع) اصل و قاعده اولی آن است که کسی بر احدی ولایت ندارد؛ زیرا همه انسان‌ها در آفرینش برابرند مگر آن‌که دلیل متقنی، ولایت کسی را در مورد خاص و یا به طور عموم ثابت نماید. زیرا ولایت ملزوم احکام و آثار شرعی فراوانی است که بدون دلیل متقن شرعی نمی‌توان به آن‌ها ملتزم بود (حسینی مراغی، ۱۳۸۸، ۱، ۳۵۲). ولایت در اصطلاح به معنی استیلاء و اعمال سلطه و تصرف در شئون زندگی دیگران به نحوی که لزوم اطاعت دیگران را به دنبال داشته باشد تا آن‌جا که مربوط به قانون و قانون‌گذار است (عمید زنجانی، ۱۳۷۷، ۱، ۱۷). به طور کلی «ولایت» در اصطلاحات و عبارات فقهی دو جایگاه دارد:

۱. مواردی که افرادی، خود قادر به اداره امور خویش نیستند و باید شخصی سرپرستی و کفالت آنان را قبول کند تا به نظارت پرداختند و به نیازهای آنان رسیدگی کند، افرادی مانند سفیه، مجنون، صغیر، میت مصداق چنین حکمی هستند.

۲. مواردی که افراد خود، در اداره امور خویش، توانمندند و قادرند. ولی در پاره‌ای از کارهای جامعه نیاز به مدیریتی کلان و ولایت و سرپرستی شخصی با شرایط بسیار برجسته و ممتاز است تا حافظ و نگهبان آن امور باشد. مصطلح فقها آن است که «ولایت» (به کسر واو) سلطه بر غیر به حکم عقل یا شرع، در بدن یا مال و یا هر دو می‌باشد. این سلطه می‌تواند اصالتاً یا عرضاً ملحوظ گردد (موسوی خمینی، ۱۳۴۹، ۶۴).

## ۲-۲. فقه در لغت و اصطلاح

فقه از شکافتن و پیروزی اشتقاق یافته (ابن منظور، ۱۳، ۵۲۲). در لغت به معنای فهم و علم و ادراک است. اکثر لغویان، فقه را همان فهم و علم می‌دانند (فراهیدی، ۱۴۰۹، ۳؛ ۳۷۰؛ ابن منظور، ۱۳، ۵۲۲؛ طریحی، ۱۳۷۵، ۶، ۳۵۵؛ زبیدی، ۱۴۱۴، ۱۹، ۷۲) و برخی آن را به فهم و درک سخن دیگران مختص می‌کنند. فقه اخص از علم و معرفت است. اما عرف آن را خاص علم شریعت می‌داند (راغب اصفهانی، همان، ۷۳).

فقه در اصطلاح یعنی دانش احکام و مقررات شرعی که اصطلاح رایج و عرفی آن است (مطهری، بی‌تا، ۵۴). به بیان دیگر دانستن احکام شریعت از راه استدلال و برهان را فقه گویند (گرجی، ۱۳۷۷، ش، ۷).

## ۲-۳. رابطه فقاہت و ولایت

پس از تبیین مفاهیم نظری این پرسش مطرح می‌شود که شارع چه کسی را برای ولایت و حکومت برگزیده است؟ شارع، فقاہت را شرط زعامت و رهبری دانسته، بدین معنی که برای زعامت سیاسی، کسانی شایستگی دارند که افزون بر صلاحیت‌های لازم، دارای مقام فقاہت نیز باشند و از دیدگاه‌های اسلام در رابطه با زعامت و سیاستمداری آگاهی کامل داشته باشند و این طبق رهنمودی است که در کلام مولا امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است: *إِنَّ أَحَقَّ النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ أَقْوَامٌ عَلَيْهِمْ وَأَعْلَمُهُمْ بِأَمْرِ اللَّهِ فِيهِ* (سید رضی، همان، خطبه ۱۷۳، ۲۴۷).

در این رهنمود، دو توانایی والا شرط شده است:

۱- توانایی سیاسی که در ابعاد مختلف سیاستمداری توانمند و از بینش والایی برخوردار باشد که یک شرط عقلانی است.

۲- توانایی فقهاتی، که از دیدگاه‌های شرع در امر زعامت و رهبری امت، آگاهی کامل داشته باشد که یک شرط کاملاً طبیعی است (معرفت، ۱۳۷۷ ش، ۶۸). پس فقهات به عنوان یکی از دو شرط اساسی، در حکومت اسلامی مطرح است، اما هرگز به عنوان «علت تامه» مطرح نبوده است، تا «ولایت» لازمه جدایی‌ناپذیر فقهات بوده و در نتیجه هر فقیهی بالفعل دارای مقام ولایت باشد. لذا فقهات، صرفاً شرط ولایت است، نه آن‌که زعامت لازمه فقهات باشد. بنابراین در نظام اسلامی هرگز برخورد و تزاحم ولایت‌ها به وجود نمی‌آید و به تعداد فقیهان، حاکم سیاسی نخواهیم داشت و مشکلی به نام «نابسامانی» پیش نمی‌آید، آن‌گونه که برخی تصور کرده و خرده گرفته‌اند (همان، ۶۹). بنابراین ولایت فقیه، نه از سنخ ولایت تکوینی است و نه از سنخ ولایت در تشریح و نه از نوع ولایت بر محجوران و مردگان، بلکه ولایت مدیریتی بر جامعه اسلامی است که به منظور اجرای احکام و تحقق ارزش‌های دینی و شکوفا ساختن استعداد‌های افراد جامعه و رساندن آنان به کمال و تعالی در خور خویشتن صورت می‌گیرد (جوادی آملی، ۱۳۹۵، ۱۲۹).

## ۲-۴. نظریه ولایت فقیه

ولایت فقیه اصطلاحی برای نظام حکومت اسلامی پس از ائمه طاهرین (ع) است. ولایت در این اصطلاح به معنای حکومت و زمامداری امور جامعه است و ولایت فقیه به مفهوم زمامداری جامعه اسلامی از سوی کسی است که به مقام اجتهاد در فقه رسیده و حائز شرایط رهبری جامعه اسلامی می‌باشد. موضوع اصلی ولایت فقیه این است که در زمان غیبت امام معصوم (ع) چه باید کرد؟ آیا امت اسلامی باید بدون رهبر باشد؟ یا باید به رهبری طاغوت تن دهد یا باید بهترین کسی را که از نظر علم و زهد و تقوا و مدیریت سیاسی، کم‌ترین فاصله را با معصوم دارد به رهبری

امت اسلامی بپردازد؟ در واقع ولایت فقیه به همین معناست که با وجود معصوم (ع) باید او رهبری کند و در عصر غیبت به نیابت از امام زمان (عج) ولی فقیه رهبری و زمام امور جامعه را بر عهده دارد تا امت، گرفتار هرج و مرج و آنارشسیسم و تعبد به حاکمیت طاغوت نشود و احکام و ارزش‌های الهی در جامعه عملی گردد (نجفی، ۱۳۶۵، ۲۲، ۱۵۶). نظریه ولایت فقیه و شکل متکامل و شفاف آن یعنی ولایت مطلقه فقیه، هر چند مبتنی بر مبانی و آموزه‌های دینی بوده و دارای پیشینه تاریخی طولانی تا عصر امامان معصوم (ع) می‌باشد، ولی شکل‌گیری نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر نظریه ولایت فقیه - که به عنوان تنها شکل مشروع حکومت در زمان غیبت از سوی امامان معصوم (ع) معرفی شده است - در ابتدا و برخورد ملموس و عینی این نظریه با واقعیات جامعه در عرصه مدیریت جامعه باعث تکامل و تبیین هر چه بیشتر اختیارات ولی فقیه و زوایای پنهان آن در قالب نظریه «ولایت مطلقه فقیه» شد.

### ۳. بررسی ادله نظریه ولایت فقیه

درخصوص اثبات این نظریه ادله عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد. از جمله روایات مهمی که درمباحث کلیدی فقه و اصول مانند تعادل و تراجیح، شهرت فتوایی، اجتهاد و تقلید، ولایت فقیه و غیره مورد استفاده قرار گرفته، روایتی است از عمر بن حنظله که به نقل از امام صادق (ع) شمار فراوانی از عالمان فقه و اصول از این روایت، به مقبوله تصریح کرده‌اند و این نشان می‌دهد سند آن از نگاه ایشان فاقد اعتبار است به گونه ای که نمی‌توان آن را صحیح یا دست کم، موثق دانست و حال آن‌که شواهد و قراین گوناگون، دلیل تأیید کننده صحیح یا موثق بودن آن است و در این صورت، می‌توان با اطمینان خاطر و بدون دغدغه، درمباحث فوق از آن بهره جست (ر.ک به: کلانتری، ۱۳۹۴ق، ۱۸۴-۱۶۷).

### ۳-۱. متن روایت

در جوامع متقدم روایی شیعه، شیخ کلینی در کافی، شیخ صدوق در من لایحضره

الفقیه و شیخ طوسی در تهذیب الاحکام این روایت را نقل کرده‌اند. در این میان، متن موجود در کتاب کافی کامل‌تر از سایرین بوده و به دلیل تقدم از اعتبار بیشتری برخوردار است. گزارش وی از روایت به شرح زیر است مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ یَحْیَى عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحُصَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ حَنْظَلَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) عَنْ رَجُلَيْنِ مِنْ أَصْحَابِنَا بَيْنَهُمَا مَنَازَعَةٌ فِي دِينٍ أَوْ مِيرَاثٍ فَتَحَاكَمَا إِلَى السُّلْطَانِ وَ إِلَى الْقُضَاءِ أَيْحِلُ ذَلِكَ قَالَ مَنْ تَحَاكَمَ إِلَيْهِمْ فِي حَقٍّ أَوْ بَاطِلٍ فَإِنَّمَا تَحَاكَمَ إِلَى الطَّاعُوتِ وَ مَا يَحْكُمُ لَهُ فَإِنَّمَا يَأْخُذُ سُحْنًا وَ إِن كَانَ حَقًّا ثَابِتًا لِأَنَّهُ أَخَذَهُ بِحُكْمِ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمَرَ اللَّهُ أَنْ يُكْفَرَ بِهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَيَّ الطَّاعُوتِ وَ قَدْ أَمُرُوا أَنْ يُكْفَرُوا بِهِ قُلْتُ فَكَيْفَ يَصْنَعَانِ قَالَ يَنْظُرَانِ إِلَيَّ مَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَمَّنْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَ نَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَ حَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْيَرْضَوْا بِهِ حَكْمًا فَإِنِّي قَدْ جَعَلْتُهُ عَلَيْكُمْ حَاكِمًا فَإِذَا حَكَمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْهُ مِنْهُ فَإِنَّمَا اسْتَخَفَّ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا الرَّادُّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ كُلُّ رَجُلٍ اخْتَارَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِنَا فَرَضِيًّا أَنْ يَكُونَ النَّاطِرِينَ فِي حَقِّهِمَا وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا وَ كِلَاهُمَا اخْتَلَفَا فِي حَدِيثِكُمْ قَالَ الْحَكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَلُهُمَا وَ أَفْقَهُهُمَا وَ أَصْدَقُهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَ أَوْرَعُهُمَا وَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَيَّ مَا يَحْكُمُ بِهِ الْآخِرُ قَالَ قُلْتُ فَإِنَّهُمَا عَدَلَانِ مَرْضِيَّانِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا لَا يُفْضَلُ وَاحِدٌ مِنْهُمَا عَلَى الْآخِرِ قَالَ فَقَالَ يُنْظَرُ إِلَيَّ مَا كَانَ مِنْ رَوَايَتِهِمْ عَنَّا فِي ذَلِكَ الَّذِي حَكَمَا بِهِ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ مِنْ أَصْحَابِكَ فَيُؤْخَذُ بِهِ مِنْ حُكْمِنَا وَ يُتْرَكُ الشَّادُّ الَّذِي لَيْسَ بِمَشْهُورٍ عِنْدَ أَصْحَابِكَ فَإِنَّ الْمُجْمَعُ عَلَيْهِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَ إِنَّمَا الْأُمُورُ ثَلَاثَةٌ أَمْرٌ بَيْنَ رُشْدِهِ فَيَتَّبِعُ وَ أَمْرٌ بَيْنَ غَيْبِهِ فَيُجْتَنَّبُ وَ أَمْرٌ مُشْكِلٌ يُرَدُّ عَلَيْهِ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَى رَسُولِهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) حَلَالٌ بَيْنَ وَ حَرَامٌ بَيْنَ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ الشُّبُهَاتَ نَجَا مِنَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ مَنْ أَخَذَ بِالشُّبُهَاتِ ارْتَكَبَ الْمُحَرَّمَاتِ وَ هَلَكَ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ الْخَبْرَانِ عِنْدَكُمَا مَشْهُورَيْنِ قَدْ رَوَاهُمَا الثَّقَاتُ عِنْدَكُمْ قَالَ يُنْظَرُ فَمَا وَافَقَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ خَالَفَ الْعَامَّةَ فَيُؤْخَذُ بِهِ وَ يُتْرَكُ مَا خَالَفَ حُكْمُهُ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَافَقَ الْعَامَّةَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ الْفَقِيهَانِ عَرَفَا حُكْمَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ السُّنَّةِ وَ وَجَدْنَا أَحَدَ الْخَبْرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ

وَ الْآخَرَ مُخَالَفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْخَبْرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّشَادُ فَقُلْتُ جُعِلَتْ  
فِدَاكَ فَإِنْ وَافَقَهُمَا الْخَبْرَانِ جَمِيعًا قَالَ يُنْظَرُ إِلَى مَا هُمْ إِلَيْهِ أَمِيلُ حُكْمُهُمْ وَ قَضَائُهُمْ  
فَيُتْرَكُ وَ يُؤْخَذُ بِالْآخِرِ قُلْتُ فَإِنْ وَافَقَ حُكْمُهُمُ الْخَبْرَيْنِ جَمِيعًا قَالَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ  
فَأَرْجِهَ حَتَّى تَلْقَى إِمَامَكَ فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبُهَاتِ خَيْرٌ مِنَ الْاِئْتِحَامِ فِي الْهَلَكَاتِ )  
کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۶۷).

### ۲-۳. بررسی سلسه سند روایت عمر بن حنظله (بررسی سندی)

مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى  
عَنْ دَاوُدَ بْنِ الْحَصِينِ

در سند این روایت سه نفر ذکر شده‌اند که عبارتند از محمد بن عیسی که از صفوان  
بن یحیی که از اصحاب اجماع است نقل می‌کند و صفوان از داود بن الحصین و او  
از عمر بن حنظله نقل کرده است.

۱. محمد بن عیسی بن عبید: مرحوم مامقانی در تنقیح المقال در مورد محمد بن  
عیسی می‌گوید دو قول درباره شخصیت او وجود دارد: قول اول: انه ضعیف صرح به  
جمع من الاصحاب منهم الشيخ فی الفهرست. شیخ در فهرست، او را تضعیف کرده  
و شاید به این علت است که انه یذهب مذهب الغلاة از مذهب غلات است و نسبت  
به امامان معصوم بیش از حد مقامات قائلند (طوسی، ۱۳۹۰ق، ۴۰۲).

قول دوم که معتقد است: انه ثقة ثقة است و نجاشی می‌گوید: انه جلیل فی اصحابنا  
ثقه عین کثیر الروایه حسن التصانیف محمد بن عیسی در میان اصحاب ما اعتبار  
فراوان دارد و انسان متشخصی است و روایات فراوانی دارد و نوشته‌های خوبی  
دارد (نجاشی، ۱۳۶۵، ۳۳۳). در دیگر کتب او را ثقة امامی و صحیح المذهب و ممدوح  
شمرده‌اند (کشی، ۱۳۶۵، ۵۳۸؛ ابن داوود، ۱۳۴۲، ۵۰۹).

در جمع دو دیدگاه فوق شاید بتوان گفت با این همه توصیفی که از خوبی او شده  
است، این غلو نسبت داده شد موجب ضعف او نمی‌شود؛ چون در آن زمان شایع  
بوده که اگر کسانی نسبت به ائمه اطهار اعتقاداتی نظیر عصمت و زنده کردن مرده



یا معجزه عصا و دیگر مقامات را داشتند نسبت بلند پرواز و تندرو و غلات به آنها داده می‌شد. لذا می‌توان گفت این نسبت غلو موجب ضعف نیست. بسیار روشن است که محمد بن عیسی به غلو الوهی یا غلو در ذات باور نداشته است. غلو نسبت داده شده به وی، مورد پذیرش اندیشمندان متأخر امامی مانند علامه مجلسی است ۲-صَفْوَانُ بْنُ يَحْيَى: در مورد وثاقتش شکی نیست (نجاشی، ۱۳۶۵ق، ۱۲۰ و ۱۹۸؛ حلی، ۱۴۱۱ق، ۸۹؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ۳۳۸ و ۳۵۹ و ۵۰۸)؛ چرا که او را از اصحاب اجماع می‌دانند (کشی، ۱۳۶۳، ۵۵۶). اما در مورد اصحاب اجماع دو قول است: قول اول: گفته‌اند اگر کسی از اصحاب اجماع شد بعد از او تا امام را نباید در راویان خدشه نمود.

قول دوم این است که اصحاب اجماع است؛ یعنی اجماعی که اگر خودش فی نفسه هرچه روایت نقل کند از او می‌پذیریم. اما از او تا امام پذیرفته باشد و نیاز به بررسی نباشد را قبول نداریم.

قول اول، مورد پذیرش نیست بلکه می‌گوییم وقتی از اصحاب اجماع است یعنی خودش فی نفسه روایتی نقل کند از او می‌پذیریم. به هر حال هر یک از دو قول را بپذیریم در این روایت در مورد خود صفوان نتیجه یکی است یعنی صفوان محل اشکال نیست.

۳- دَاوُدُ بْنُ الْحُصَيْنِ: مرحوم شیخ طوسی در رجال می‌گوید: داود بن حصین واقفی بوده و ابن عقده و نجاشی می‌گویند: ثقه است. اما در نتیجه می‌توان گفت: این دو کلام با فرض اینکه او واقفی و ثقه باشد، منافاتی با یکدیگر ندارند (نجاشی، ۱۳۶۵، ۱۶۰؛ طوسی، ۱۳۹۰ق، ۳۳۶). ولی علامه حلی می‌گوید: اقوی آن است که در روایات او توقف کنیم (حلی، ۱۴۱۱، ۵۷). برخی از رجالیان اقوال روایان واقفی را پیش از واقفی شدنشان می‌پذیرند.

### ۳-۳. بررسی شخصیت رجالی عمر بن حنظله

در مورد شخصیت عمر بن حنظله و وثاقت و جرح و تعدیل وی به طور صریح در

کتب رجالی سخن به میان نیامده است. رجالیان، وی را چنین معرفی کرده‌اند: عمر بن حنظله العجلی البکری الکوفی یکنی اباصخر؛ عمر بن حنظله از قبیله عجل، طایفه بکر و از اهالی کوفه است و کنیه وی ابا صخره است (خوئی، ۱۳۹۰، ق، ۱۳، ۲۷). عده ای، وی را از اصحاب امام باقر(ع) (طوسی، ۱۳۹۰، ق، ۱۴۲؛ برقی، ۱۳۴۲، ق، ۱۱ و ۱۷۲۵۳) و دیگران او را از اصحاب امام صادق(ع) می‌دانند (طوسی، ۱۳۹۰، ق، ۱۴۲ و ۲۵۳؛ ابنداوود، ۱۳۴۲، ق، ۲۵۸؛ برقی، ۱۳۴۲، ق، ۱۱ و ۱۷). ابن داوود وی را مدح کرده و اقوال او را ضعیف نشمرده است (ابن داوود، ۱۳۴۲، ق، ۲۵۸). مرحوم خوئی می‌گوید: رجالیان بر وثاقت او تصریح نکرده‌اند، اما با این حال جماعتی از جمله شهید ثانی به وثاقت وی تصریح کرده‌اند و دلایل خود را ذکر کرده‌اند (ر.ک: خوئی، ۱۳۹۰، ق، ۲۹-۲۷). فقط درباره ایشان دو روایت نقل شده که موجب توثیق او می‌شود

### ۳-۱. راه های کشف وثوق عمر بن حنظله

راه اول: از میان شش روایتی که در مورد عمر بن حنظله وجود دارد، معمولاً بزرگان دو روایت را جهت توثیق بررسی می‌کنند. در این دو روایت بر وثاقت عمر بن حنظله از جانب معصوم (ع) تصریح شده است.

۱- روایتی که در باب اوقات الصلاه وارد شده: عَنْ يَزِيدَ بْنِ خَلِيفَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِنَّ عُمَرَ بْنَ حَنْظَلَةَ أَتَانَا عَنْكَ بِوَقْتٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع) إِذَا لَا يَكْذِبُ عَلَيْنَا (حرعاملی، ۱۴۰۹، ق، ۳۰، ۲۳۷؛ همان، ۲۷، ۸۵؛ همان، ۴، ۱۵۶، کافی، همان، ۳، ۲۷۵ و ۲۷۹).

یزید بن خلیفه گوید: از امام صادق(ع) پرسیدم عمر بن حنظله از جانب شما خبری می‌آورد و وقت یکی از نمازها را خبر می‌دهد آیا قبول کنیم یا خیر؟ امام فرمود: إذا یعنی در این حالی که از ما روایتی نقل می‌کند بر ما دروغ نمی‌بندد. چیزی که از ما نشنیده را به نام ما نقل نمی‌کند و این روایت می‌رساند که به قولش اعتماد کنید. ایرادی که گرفته شده این است که یزید بن خلیفه واقفی است. رجال ابن داود و رجال طوسی او را واقفی و ضعیف دانسته‌اند ولی رجال کشی آن را ثقه دانسته است. (ابن داود، طوسی، کشی، همان).

۲- روایتی که عمر بن حنظله نقل می‌کند. قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) الْقُنُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَقَالَ أَنْتَ رَسُولِي إِلَيْهِمْ فِي هَذَا إِذَا صَلَّيْتُمْ فِي جَمَاعَةٍ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى وَإِذَا صَلَّيْتُمْ وَحَدَانًا فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ (حر عاملی، ۱۴۰۹ ق، ۶، ۲۷۱).

عمر بن حنظله می‌گوید: از حضرت امام صادق (ع) سوال کردم قنوت در نماز جمعه چگونه است؟ امام فرمود: تو از جانب من مأموری در این مورد به آنانی که این سوال را از تو کردند تا از من بپرسی بگویی روز جمعه اگر نماز را به جماعت می‌خوانید (یعنی نماز جمعه خواندیم) در رکعت اول و اگر فرادا خواندید. (یعنی اگر نماز ظهر خواندید) در رکعت دوم قنوت بگیرید.

این روایت، ناقل آن خود عمر بن حنظله است و امام می‌فرماید: تو واسطه ما هستی و امام به هر شخصی این واسطه‌گری را نمی‌دهد. هرچند برخی اشکال کردند؛ چون خودش ناقل است نمی‌توان به آن استناد کرد. مرحوم مامقانی بعد از نقل دو روایت می‌فرماید: یظهر منهما توثیقه؛ از این دو روایت ظاهر می‌شود که امام او را توثیق کرده‌اند (مامقانی، بی‌تا، ۱۰، ۳۲۲).

راه دوم: برای کشف وثوق به عمر بن حنظله بررسی شواهدی بر وثوق اوست که عبارتند از:

۱- بسیاری از مشایخ و اندیشمندان جلیل القدر بر ایشان و بر روایات او اعتماد کردند. در کتب روایی حدود ۳۰ روایت از امام نقل می‌کند و علماء به آن اعتماد کردند. مثلاً محمدون ثلاث اول یعنی مرحوم شیخ در تهذیب و استبصار و کلینی در کافی و صدوق در من لایحضره الفقیه ۳۰ روایت از او آورده‌اند. آیا نمی‌شود به چنین فردی اعتماد کرد؟ صاحب «مفتاح الکرامه» که در احاطه به آراء فقها و تتبع در متون فقهی ممتاز است می‌گوید: در سند مقبوله نباید درنگ کرد، زیرا فقها بر قبول این روایت و عمل بر طبق آن اتفاق نظر دارند (حسینی عاملی، ۱۳۹۱، ۱۰، ۴).

۲- راویانی که از عمر بن حنظله نقل می‌کنند افرادی مانند زراره و ابن فضال و عبدالله ابن بکیر و هشام بن سالم و ۷۰ نفر از راویان مشهور جلیل القدر از ایشان نقل می‌کنند (خوئی، همان، ۱۲، ۴۳۰). و این برای وثاقت وی کافی است. اگر یک روایت

نقل می‌شد ممکن بود صحیح نباشد ولی این همه روایات را می‌توانیم به عنوان شاهد بر وثوق به عمر بن حنظله بگیریم. علامه مجلسی نیز آن را روایتی موثق که مورد قبول اصحاب قرار گرفته است می‌داند (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ۱۰، ۲۲۱).

۳- افزون بر این‌ها، بزرگانی مانند مرحوم شهید ثانی در کتاب الرعایه می‌گوید: و عمر بن حنظله لم یمنص الاصحاب فیه بجرح و تعدیل لکن امره عندی سهل لأنی حقت توثیقه من محل آخر و ان كانوا قد اهلوه: اصحاب به جرح و تعدیل او تصریح نکردند. لکن امر او نزد من آسان است زیرا از غیر کتب رجال به این نتیجه رسیدم که او مورد وثوق است و لو علمای دیگر اهمال و کوتاهی کردند و از آن راهی که من رفتم نرفتند (عاملی، ۱۴۰۸ق، ۱۳۴). مثل مرحوم شهید شهادت می‌دهد اگر یک نفر دیگر باشد برای عدالت عمر بن حنظله کافی است و همان‌طور که بیان شد مرحوم مامقانی نیز گفته است: یظهر منهما توثیقه؛ از این دو روایت توثیق عمر بن حنظله به دست می‌آید.

۴- غیر از مسائل گفته شده می‌توان گفت: این قضیه که این روایت مورد قبول اغلب اندیشمندان قرار گرفته حتی اسم روایت را مقبوله گذاشتند، کافی است که به روایت عمر بن حنظله اعتماد شود؛ چرا که مقبوله روایت مورد اعتمادی را گویند که اندیشمندان آن را پذیرفته و به مضمونش عمل کرده باشند (عاملی، ۱۴۰۸ق، ۴۴).

۵- عمل مشهور موجب جبران ضعف سند است (خوئی، ۱۴۰۳ق، ۶۷، ۷۶). حتی گفته‌اند: "کلما ازدادت ضعفا ازدادت قوة" هرچه روایت ضعیف‌تر به نظر برسد، وقتی مشهور به آن عمل کردند دلیل قوت بیشتر این روایت است. چون معلوم می‌شود قرائتی بوده که با این وجود به آن عمل کردند. وقتی افرادی مثل شیخ مفید و شیخ طوسی که اصرار به نپذیرفتن روایات ضعیف دارند وقتی به این روایت که شبهه ضعف دارد عمل می‌کنند معلوم می‌شود آن‌ها دلائلی در اختیار داشته‌اند.

۶- ملا محمد تقی مجلسی که از حدیث شناسان متبحر است درباره این حدیث آورده است: این روایت، به «مقبوله» شهرت دارد و اصحاب ما آن را تلقی به قبول کرده‌اند و در باب تفقه و اجتهاد دلیل عمده است. آن‌گونه که شهید ثانی گفته است

اصحاب، آن را «مقبوله» نامیده‌اند. و این نام‌گذاری ظاهراً از آن جهت است که حکم به صحت مضمون آن - با توجه به روایات دیگر - نموده‌اند. از این رو در نزد فقها همچون روایتی است که از تواتر معنوی برخوردار است (مجلسی، ۱۴۰۶، ق، ۴، ۲۷).

### ۳-۲. بررسی سندی مقبوله از دیدگاه آیت الله خوئی

از میان سه تن از فقهایی که نظرات ایشان در این تحقیق مورد بررسی قرار گرفته است؛ آیت الله خوئی به طور مبسوط‌تری به بررسی سندی این مقبوله پرداخته است. ایشان دلایل قائلان به وثاقت عمربن حنظله را که در ۶ روایت مورد بررسی قرار گرفته است را مطرح کرده و پس از طرح هر کدام به آن‌ها پاسخ داده و رد می‌کرده که به طور مختصر، روایت‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

الف- ما رواه محمد بن یعقوب، عن علی بن ابراهیم، عن محمد بن عیسی، عن یونس بن یزید بن خلیفه. قال: قلت لأبی عبدالله ع إن عمر بن حنظله أتاننا عنک بوقت فقال: أبو عبدالله إذا لایکذب علینا (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۳، ۲۷۵).

جواب: آقای خوئی می‌گوید: به دلیل این که یزید بن خلیفه واقفی بوده اس پس نمی‌توان به وثاقت او شهادت داد و استدلال به روایاتش صحیح نیست.

الثانی: ما رواه الصفار عن الحسن بن علی بن عبدالله، عن الحسین بن علی بن فضال عن داود بن اَبی یزید، عن بعضاً صحابنا، عن عمر بن حنظله، فقال: قلت لأبی جعفر ع إنی أظن أن لی عندک منزله، قال: أجل (صفار، ۱۴۰۴، ق، ۱، ۲۱۱).

جواب: روایت از خود عمربن حنظله است که دلیلی بر وثاقت او نیست و دلیل بر ضعیف بودن روایت دارد.

الثالث: ما رواه محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد عن علی بن الحکم، عن عمر بن حنظله، عن اَبی عبدالله ع، قال: یا عمر لا تحملوا علی شیعتنا و ارفقوا بهم، فإن الناس لا یحتملون ما تحملون (کلینی، ۱۴۰۷، ق، ۳۳۴، ۸).

جواب: شهادت از عمربن حنظله است و غیر مسموع است.

الرابع: ما رواه محمد بن یعقوب، عن محمد بن الحسن، عن سهل بن زیاد عن ابن

سنان، عن محمد بن مروان العجلی، عن علی بن حنظله، قال: سمعت أبا عبد الله (ع) يقول: اعرفوا منازل الناس علی قدر روایاتهم عنا (کلینی، ۱۴۰۷ ق، ۱، ۵۰).

جواب: هرچند کثرت روایت از شخصی دلیل بر قدر و منزلت اوست، اما این روایت ضعیف است. به دلیل این که محمد بن مروان عجلی مجهول است پس نمی‌توان گفت کثرت روایت هنگامی که صدق راوی مجهول باشد دلیل بر قدر و منزلت شخص می‌شود.

الخامس: أن المشهور عملوا بروایاته و منهنا سموا روایته فی الترجیح عند تعارض الخبرین بالمقبولة.

جواب: ایشان بعد از طرح مقبوله بودن در بحث علاج تعارض می‌فرماید: "خذ باعدلها و اشهرهما" یعنی مشهور به این روایت عمر بن حنظله عمل کردند و اگر مشهور علماء به یک روایتی عمل کنند روایت صحیحه است. ولی بعد روی مبنای خودش این را رد می‌کند و می‌فرماید: عمل مشهور موجب جبران ضعف سند نمی‌شود.

السادس: أن الأجلء كزاره و عبدالله بن مسكان و صفوان بن يحيى وأضرابهم قد رروا عنه.

جواب: چون بزرگانی نظیر زراره و عبدالله بن مسکان و صفوان بن یحیی و دیگران از عمر بن حنظله روایت نقل کردند؛ صرف نقل بزرگان از یک کسی دلیل بر وثاقت آن شخص نمی‌شود (خوئی، ۱۳۹۰ ق، ۲، ۳۰-۲۸).

جمع بندی: در قسمت بررسی سندی و شخصیت رجالی عمر بن حنظله از دو طریق وثاقت وی را اثبات کردیم و نکته مهم آن است که مرحوم خوئی به مبنای خویش که "عمل مشهور موجب انجبار سند است" پای بند نبوده و در این بحث آن را رد می‌کند و این مطلب قابل قبول نمی‌باشد

#### ۴. بررسی دلالی روایت عمر بن حنظله در اثبات ولایت فقیه

مسئله ولایت فقیه متکی به یک روایت یا دو روایت نیست، بلکه در نزد فقها از

ادله متظافری همچون آیات، روایات، اجماع و دلایل عقلی برخوردار است و هرگز بر احراز وثاقت شخص عمر بن حنظله و حتی بر قبول روایت خاص او متوقف نیست. چنان‌که علامه شیخ ابوالحسن شعرانی می‌نویسد: مقبوله عمر بن حنظله را باید شاهد و مؤید محکمی که مبنای عقلی داشته و مورد اجماع است دانست و از این جهت است که فقها درباره ولایت فقیه اختلافی ندارند (فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق، ۱، ۲۸۶؛ حاشیه علامه شعرانی).

در اندیشه سیاسی اندیشمندان معاصر شیعه سه جریان دیده می‌شود: اول؛ اندیشمندانی که به طور کلی در زمان غیبت در حوزه عمومی قائل به وظیفه‌ای خاص برای مؤمنان نیستند و دخالت فقها در این حوزه را به امور حسیبه محدود می‌سازند. دوم؛ اندیشمندانی که قائل به نظریه ولایت فقیه هستند و سوم؛ اندیشمندانی که ضمن نفی حق ویژه برای فقها در حوزه عمومی، معتقدند با رعایت ضوابط کلی دین، تعیین تکلیف حوزه عمومی به خود مردم واگذار شده است که می‌توان نظرات فقهای شیعه در طول تاریخ را جزء دسته اول و دوم قرار داد. بدین معنا که همه فقها در طول تاریخ با شرایط و محدود بودن دایره اختیارات، ولایت فقیه را قبول دارند.

#### ۴-۱. دیدگاه آیت الله خوانساری در دلالت مقبوله

آیت الله خوانساری را می‌توان در شمار گروه نخست از اندیشمندان فوق محسوب کرد. ایشان در کتاب التجاره باب بیع بحث ولایت پدر را مطرح کرده و پس از آن به ولایت حاکم می‌پردازد. مرحوم خوانساری می‌گوید: ولایت سه مرتبه دارد: مرتبه علیای آن مختص به نبی اسلام (ص) و اوصیای ایشان (صلوات الله علیهم اجمعین) است. برخی ادله مانند آیات می‌فرماید: «الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِمْ لَدِينَهُمْ وَإِلَىٰ أُولِي الْأَرْحَامِ مِنْهُمْ وَمَا فِي صُلْحِ آلِ أَبِي ذَرٍّ إِثْمًا» (احزاب، ۶)؛ «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» (نساء، ۵۹)؛ «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ» (مائده، ۵۵). و روایت‌های پیامبر در روز غدیر خم که فرمودند: «أَلَسْتُ أَوْلَىٰ بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ قَالُوا بَلَىٰ، قَالَ: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ۱، ۲۹)؛ طبرسی، ۱۴۰۳ق، ۱، ۶۰) شاهد این مدعا هستند. مرتبه دوم آن تفویض است: بدین

معنا که قابلیت تفویض دارد. این قسم به امور سیاسی از نظم در شهرها و نظم امور مردم و جهاد با دشمنان و دفاع و مانند آن باز می‌گردد که در زمره وظیفه والیان و امراء به شمار می‌آید. قسم سوم: به افتاء و قضاء؛ مانند تصرف در امور حسبیه و غیره باز می‌گردد که این قسم مربوط به فقیه جامع شرایط است. ایشان حوزه ولایت فقیه عادل را محدود در امور حسبیه مانند تصرفات ضروری در اموال صغار، تعیین قیمت بر آن‌ها، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، قضاوت، اجرای حدود و قصاص کرده و حتی تصرف در تمام خمس را مشکل می‌داند. ایشان معتقد است: «الخبار المذكورة لاثبات الولاية الفقيه فغير ظاهرة.. نعم اذا احرز لزوم امر من قبل الشارع و تردد الامر بين جواز تصدی کل احد او خصوص الحاكم الشرعی فهو القدر المتیقن؛ روایات ذکر شده برای اثبات ولایت فقیه ظاهر در اثبات این امر نیستند، بلکه اگر احراز بشود که امری از ناحیه شارع لازم است - امور حسبیه، که شارع مقدس راضی به اهمال‌گذاردن آن‌ها نیست - و امر مردد باشد بین این که هر کسی جایز باشد تصدی این امور را برعهده بگیرد یا حاکم شرعی و فقیه جامع شرایط به طور خاص متصدی این امور بشود، قدر متیقن از جواز تصرف حاکم شرعی و فقیه جامع شرایط می‌باشد.» (خوانساری، ۱۴۰۵ق، ۳، ۹۹).

هم‌چنین در استدلال به مقبوله، محقق خوانساری معتقد است، امام صادق (ع) در این روایت در مقام نصب قاضی است نه در مقام نصب حاکم. در نتیجه اگر این مراد باشد که امام بخواهد قاضی تعیین کند؛ این روایت از استدلال برای اثبات ولایت فقیه خارج می‌شود ضمن آن‌که سند این روایت را نیز مخدوش می‌داند و ادعای انجبار سند را نمی‌پذیرد و می‌گوید: نهایت چیزی که از روایت فهمیده می‌شود، مقام قضاء است و با توجه به صدر و ذیل روایت ظهوری در ادعای اثبات ولایت فقیه ندارد (همان، ۱۰۰).

#### ۴-۲. دیدگاه آیت‌الله خوئی در دلالت مقبوله

اصل ولایت داشتن فقیه بنابر نظر آیت‌الله خوئی به طور یقینی ثابت است. دیدگاه



ایشان تقریباً نزدیک به دیدگاه آیت الله خوانساری است. آنچه از آراء و نظرات فقهی آیت الله خوئی بر می آید این است که ایشان روایت‌های وارد شده در اثبات ولایت فقیه در حوزه‌ی حاکمیت جامعه را که اغلب فقها مثل حضرت امام خمینی (ره) به این روایات‌ها به عنوان دلایل روایی در اثبات ولایت فقیه استناد می‌کنند، دارای دلالت کافی برای اثبات ولایت فقیه نمی‌دانند. ایشان در برخی آثار خویش به عدم اطلاق ولایت برای فقیه، معتقد بوده و چنین آورده است: "بمعنوان ولایة الحاکم ففی غایةالصعوبةوالاشکال و ان ذهب الیه بعضهم" (خوئی، ۱۴۱۱ق، ۲۵۸). در واقع آیت الله خوئی با استناد به قاعده‌ی قدرمتیقن و از باب حسبه، ولایت فقیه را اثبات می‌کنند. در دیدگاه ایشان، امور حسبه دامنه‌ای گسترده دارد، به طوری که اجرای حدود و اقامه‌ی حکومت را هم شامل می‌شود. فقهایی که به عنوان مخالف در مسأله‌ی ولایت فقیه مطرح شده‌اند، منکر مطالب یاد شده در کلام صاحب جواهر و دیگر فقهای بزرگ نیستند، بلکه مدعی آن هستند که اثبات نیابت عامه و ولایت مطلقه فقیه به عنوان منصب، از راه دلایل یاد شده مشکل است. اما درباره این مسأله که تصدّی امور عامه، به ویژه در رابطه با اجرای احکام انتظامی اسلام در عصر غیبت، وظیفه‌ی فقیه جامع الشرائط و مبسوط‌الید است، مخالفتی ندارند، بلکه صریحاً آن را از ضروریات شرع می‌دانند. آیت الله خوئی (ره) ولایت فقیه را قبول داشته ولی شیوه‌ی اثبات متفاوتی داشتند. اغلب فقها به ولایت فقیه به عنوان منصبی می‌نگرند که در زمان غیبت از طرف ائمه معصومین (علیهم السلام) به فقهای جامع الشرائط واگذار شده است؛ مثل امام راحل و مرحوم صاحب جواهر، اما از آنجایی که آیت الله خوئی روایت‌های مطرح شده در باب واگذاری این منصب به فقهای جامع الشرائط را دارای دلالت کافی ندانسته‌اند، فقط در مواردی که قطعیت و واگذاری مسئولیت آن موارد، از طرف ائمه (علیهم السلام) به فقهای جامع الشرائط (در روایات) از نظرشان ثابت شده باشد، عنوان ولایت را به کار می‌برند (مثل مرجعیت و قضاوت) و دخالت فقیه جامع الشرائط را در آن موارد از باب ولایت او (به عنوان جانشین امام معصوم علیه السلام) می‌پذیرند. اما در دیگر موارد (مثل اجرای حدود و تعزیرات، مسئولیت

بیت‌المال، جهاد، حاکمیت و ...). دخالت فقیه را به عنوان یک وظیفه (واجب کفایی) که بر اساس لزوم تصدی امور حسبیه، بر فقها واجب شده است، واجب می‌دانند. در حقیقت روش اثبات ولایت فقیه در دیدگاه فقهی \_ سیاسی آیت‌الله خوئی متفاوت از حضرت امام (ره) است؛ و در نهایت نیز به یک نقطه می‌رسند و آیت‌الله خوئی هم ولایت فقیه را در حوزه‌ی اجرای حدود و حاکمیت می‌پذیرند. وی می‌گوید: و المتحصل أن الفقیه له الولاية المطلقة فی عصر الغیبه، لأنه القدر المتیقن كما عرفت. ایشان تصریح دارند که به غیر از مناصبی مثل افتاء و قضا، بقیه‌ی اختیارات و وظایف فقیه جامع‌الشرايط را از باب امور حسبه و قاعده‌ی قدر متیقن می‌دانند (خوئی، ۱۴۱۸ ق، ۴۲۳-۴۲۶). این بدین معنی نیست که ولایت فقیه در حوزه‌ی حاکمیت را قبول ندارند یا در مقابل ولایت مطلقه، به ولایت مقیده معتقدند! بلکه شیوه‌ی اثبات معظم‌له با اغلب فقها متفاوت است. آیت‌الله خوئی (ره) دایره‌ی امور حسبه را گسترده دانسته؛ به طوری که امور حکومتی را هم شامل می‌شود. آنچه از مجموع نظرات ایشان بر می‌آید این است که آیت‌الله خوئی جایگاه فقیه جامع‌الشرايط را در اداره جامعه و تصدی مسئولیت‌های مهم، جایگاه ویژه‌ای می‌دانند، هر چند دلالت روایات را در حوزه حاکمیت کافی نمی‌دانند. اما از باب حسبه تصدی، فقیه را در این امور لازم می‌دانند. ایشان ولایت مطلقه فقیه را که در حد اختیارات معصوم باشد نمی‌پذیرند، اما در امور اجتماعی و حکومتی بسیاری از امور را از شئون ولی فقیه می‌دانند که نمونه بارز آن جهاد ابتدایی است (همو، ۱۴۱۰ ق، ۱، ۲۲۶-۲۲۴).

#### ۳-۴. وجه تمسک به روایت حنظله از دیدگاه امام خمینی

حضرت امام خمینی (ره) در کتاب البیع و کتاب ولایت فقیه خویش سند این روایت را معتبر دانسته است و مطالب بسیار زیادی در مورد اثبات دلالت این حدیث بر ولایت فقیه آورده‌اند (خمینی، ۱۴۲۱، ۲۶۳۸؛ خمینی، ۱۳۵۶، ۷۷-۸۴). ایشان، این نظریه را تا حدی بدیهی می‌شمارد که می‌فرماید: قضیه ولایت فقیه بعد از تصور اطراف، موضوع، محمول، و مورد آن به گونه‌ای روشن است که از مسائل نظری

شمرده نمی شود و احتیاجی به بحث و دلیل ندارد (همو، ۱۴۲۱ ق، ۲، ۶۳۹)

#### ۴-۳-۱. آیات مورد استناد

مرحوم امام (ره) برای اثبات دلالت روایت به سه آیه از سوره نساء تمسک می کند و تناسبش هم این است که در این روایت به آیه «وَقَدْ أَمَرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ» (نساء، آیه ۶۰) تمسک شده و امام برای اثبات مراد از حاکم در روایت که می فرماید: "انی قد جعلته علیکم حاکما" به این آیه با دو آیه قبل از آن استناد می کند. «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا» (۵۸) یا آیه «الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۵۹) «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَكَّمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا؛ خداوند امر می کند که امانات را به اهل و صاحبش رد کنید و هرگاه حکومتی در دست شما افتاد، حاکم به عدل باشید و اگر نزاعی بینتان پیدا شد آن را ارجاع به خدا و رسول بدهید. آیا ندیدید کسانی را که به خیال خودشان ایمان آوردند، اما وقتی یک امری پیش می آید که باید به حاکم مراجعه کنند به دنبال مراجعه به طاغوت هستند. در حالی که مأمور شدند که کافر به طاغوت باشند.» (نساء، ۵۸-۶۰).

#### ۴-۳-۲. مستفاد مفاهیم مورد نظر در آیه اول (نساء ۵۸)

##### الف- مفهوم یابی کلمه امانت

بیشتر مفسران بر این باورند که مطلق امانت مراد است (طبرسی، بی تا، ۳، ۹۸). این امانت یک معنای وسیعی دارد و تنها اموال نیست بلکه جمع محلی به الف و لام مفید عموم است و مصداق آن هر چه باشد را شامل می شود و خیلی هم وسیع است حتی پست ها و مقام ها و مسؤولیت ها را شامل می شود. حضرت علی بن ابیطالب (ع)

نامه‌ای برای والی خودشان نوشتند: *إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ* (سید رضی، ۱۳۴۵ ق، ۲۶۴) که این مسؤولیتی به گردن توست و در فلان قسمت والی و حاکم هستی و وسیله روزی خوردن تو نیست بلکه امانت خدا نزد توست. و یا فرزندی خداوند به انسان می‌دهد امانت است و باید در تربیت او کوشش نماید. حتی اعضای بدن انسان امانت هستند و حق آن‌ها را باید اداء نمایند یعنی آن تکلیف را علی ما هو علیه باید انجام دهد. و در ادامه می‌فرماید: *«و اذا حکمتم بین الناس أن تحکموا بالعدل»*، یکی از این امانات حکومت و اداره خلق است که به صورت امانت به عهده انسان قرار گرفته است و اداء این امانت به این است که حکومت را به نحو عدالت پیاده نماید؛ یعنی اگر حکومت و اداره و تدبیر امور جامعه را گرفتی باید به عدل رفتار نمایی. خودش ظلم نکند و نیز جلوی ظلم را بگیرد. صاحب مجمع روایتی بیان می‌کند: دو کودک نزد امام مجتبی (ع) آمدند و خطی نوشته بودند برای قضاوت که کدام بهتر است و این قضیه در محضر امیرالمومنین (ع) بود و امیرالمؤمنین (ع) خطاب به امام مجتبی (ع) فرمودند: دقت کن که چگونه حکمی صادر می‌کنی زیرا این «حکم» است و خداوند روز قیامت از این حکم سوال خواهد نمود. این روایت قرینه خوبی برای اجرای عدالت است که حتی افراد عادی باید عدالت را رعایت کنند (طبرسی، بی تا، ۳، ۹۹).

### ب- مفهوم یابی کلمه حکومت

یک نوع از حکومت، قضاوت است و نوع دیگر از حکومت که از مصادیق امانه الله است و باید به ولایت یعنی والی مراجعه شود. آیه شریفه اطلاق دارد و هر دو را شامل می‌شود. حکومت یعنی این مقام و منصب امانت خداست و فرقی نمی‌کند که این حکومت را قاضی اعمال کند یا والی باشد. ظاهر است که تناسب «تحکمو» و «تعد» که بلافاصله می‌گوید «و اذا حکمتم» این است که این را از مصادیق ولایت بگیریم پس حکومت به نحو مطلق امانت است. پس از این آیه از حکم اطلاق فهمیدیم یعنی مطلق از قاضی و والی منتهی قضاوت با قاضی است و اجراء با قاضی نیست بلکه حکومت به اعتبار این که حکم داده است و مجری ندارد. لذا در اجرای آن چه به

عنوان قاضی و چه به عنوان حاکم باشد باید به عدل رفتار کند. در کل وقتی از این «جعلته حاکما» ولایت فقیه به دست می‌آید که بگوییم ولایت مطلق مراد است لذا امام برای اثبات اطلاق از اطلاق استفاده می‌کنیم.

نتیجه: در آیه شریفه دو حکم مهم آمده است یکی اداء الامانه الی البر و الفاجر و دیگری «حکم به عدل چه در جزئی یا کلی» در هر امری که حاکم شد باید عدالت را مراعات کند. پس از آیه اول تعمیم استفاده می‌شود؛ یعنی در هر موردی که خواستید حکم کنید باید حکم به عدل باشد چه حکم حکومتی باشد و یا حکم قضایی باشد.

#### ۴-۳-۳. استفاد مفاهیم به دست آمده در آیه ۵۹ نساء

##### الف- مفهوم‌یابی کلمه حکومت

در صدر آیه می‌فرماید: «اطيعوا الله و اطيعوا الرسول»: معنای اطاعت و اولی الامر این است که از خداوند اطاعت کنید و وجوب اطاعت ذاتی است بما انه مالک و خالق باید از او اطاعت شود و بعد می‌فرماید از پیامبر اطاعت کنید و این اطاعت به اعتبار امر خداوند است و اولی الامر هم همین‌طور از باب این‌که ولایت و اختیاری به آنان داده شده اطاعتشان واجب است. هم‌چنین در مورد «اولی الامر» نیز روایاتی وجود دارد که مراد از آنها ائمه هستند؛ زیرا گفتیم وجوب اطاعت مستلزم این است که معصوم باشد چون غیر معصوم گرچه عادل باشد ممکن است خطا و معصیت نماید و این‌که امر به اطاعت می‌نماید در هر حالی پس باید معصوم باشد و الا امر به معصیت می‌شد و این امر از خداوند قبیح است. اطاعت اولی الامر هم از باب این است که ولایتی دارند که خداوند به آنان داده است. در ادامه می‌فرماید: اگر نزاعی بیتان پیدا شد آن را ارجاع به خدا و رسول بدهید.

##### ب- مفهوم‌یابی کلمه تنازع در آیه ۵۹

محل شاهد بحث در این بخش از آیه است که تنازع همان اختلاف است و نزاع به همان صورتی که در حکومت می‌آید این‌جا هم می‌آید و در واقع نزاع اعم است و دو قسم تحاکم این‌جا هم هست، چه نیاز به قاضی داشته باشد و چه نیاز به والی

داشته باشد.

#### ۴-۳-۴. وجود قرینه در آیه از منظر امام خمینی

امام خمینی قرینه‌ای از خود آیه استفاده می‌کند و می‌فرماید: و لا سیما بملاحظه ذکره عقیب وجوب إطاعة الرسول و أولى الأمر؛ فإنّ إطاعتها بما هی إطاعتها، هی الائتثار بأوامرهم المربوطة بالوالی. مخصوصا بعد از وجوب اطاعت خدا و رسول آمده یعنی اطاعت خدا و رسول به نحو اطلاق واجب شد و صدق اطاعت پیامبر اطاعت خداوند است و حتی امثال اوامر به عنوان قصد اطاعت از پیامبر باعث بطلان آن می‌شود؛ بلکه باید به قصد امثال و قرینه‌الی الله باشد و اما صدق اطاعت از خود پیامبر در مواردی است که مربوط به اداره جامعه است و اطاعت در عبادات به صورت مجاز به پیامبر نسبت داده می‌شود. پس اطاعت پیامبر واجب است، یعنی در موارد تدبیر جامعه اطاعت از خود پیامبر است. البته باید دقت شود که صدق اطاعت از پیامبر در مورد احکام صادره نظیر نماز و روزه حقیقتا اطاعت خدا هست. یعنی وقتی پیامبر می‌گوید: "اقیموا الصلاة" یعنی خدا می‌فرماید نماز بخوانید ولی وقتی می‌گوید در حکومت فلان کار را بکنید این گرچه مورد رضایت خداست ولی اطاعت مستقیم امر پیامبر است و دستور پیامبر در فصل تنازع، امر پیامبر است که باید اطاعت شود.

پس تبلیغ در احکام الله چه واجب یا مستحب گرچه صدق اطاعت دستور پیامبر است اما در واقع اطاعت از امر خداست و اما در مورد فصل خصومت دستور پیامبر اگر اطاعت شود اطاعت مستقیم از امر پیامبر است و آیه هر دو مورد را شامل می‌شود (خمینی، ۱۴۲۱ق، ۲، ۶۳۹).

#### ۴-۳-۵. استفاد مفاهیم به دست آمده در آیه ۶۰ نساء

این آیه در خود روایت هم آمده است. طبرسی در شأن نزول می‌گوید: شخصی از مسلمانان که خیلی با ایمان نبود و از منافقان بود با یک یهودی اختلاف پیدا کرد؛

از این رو تصمیم گرفتند نزد یک نفر حل نزاع کنند. آن یهودی گفت من پیامبر شما را قبول کردم. او امین است ولی مسلمان قبول نکرد، چون می دانست اگر نزد پیامبر برود نمی تواند از تطمیع و غیره استفاده کند، بنابراین نزد کعب بن اشرف یهودی رفتند. چون این منافق با او آشنا بود و می دانست که می تواند با پول او را بخرد و به نفع خود هرچند بر باطل حکم بگیرد. در این جا آیه نازل شد که جمع بین ایمان و تحاکم الی الطاغوت ممکن نیست (طبرسی، بی تا، ۱۹۸، ۵). مراد از "الم تر" یعنی لم تتعجب: ای پیامبر از کردار این افراد تعجب نمی کنی که از یک طرف گمان می کنند که ایمان دارند و از طرف دیگر تصمیم دارند برای رفع خصومت نزد طاغوت بروند در حالی که مأمورند که نسبت به طاغوت کافر باشند؟ و جمع بین ایمان به خدا و تحاکم الی الطاغوت ممکن نیست (طبرسی، بی تا، ۲۰۶، ۵). امام خمینی در مورد مراد از آیه می فرماید: آیه در ظهور اولیه ای که دارد به معنای حاکم است؛ چون طاغوت صیغه مبالغه برای طغیان است و در صورت اعراض از ظهور اولیه می گوئیم اعم است از این که قاضی باشد یا حاکم باشد (خمینی، ۱۴۲۱ ق، ۲، ۴۶۰).

نتیجه: در هر سه آیه در مراد از تحاکم و تنازع اطلاق داشت و اعم از عندالقاضی و عندالوالی بود.

#### ۴-۳-۶. اثبات حاکمیت فقیهان، وجه امتیاز مقبوله عمر بن حنظله

نکته مهم در روایت جمله "انی قد جعلته علیکم حاکما" می باشد. بر اساس این تعبیر به کسی که از شما باشد و شیعه باشد و عالم و عارف به احکام باشد مراجعه کنید که من او را حاکم بر شما قرار دادم. اگر مراد از حاکم مطلق فرمانروا باشد، پس امام صادق(ع) فقیه را حاکم علی الاطلاق قرار داده است و اگر گفتیم فقیه در زمان غیبت حاکم است یعنی زمامدار امور است و اگر گفتیم مراد از "انی جعلته حاکما" جعل برای قضاوت است در آن صورت ولایت فقیه از روایت به دست نمی آید، بلکه امام صادق(ع) چنین شخصی را به عنوان قاضی مطرح کرده است. دلیل بررسی سه آیه و استفاده عموم این است که بگوئیم که اداره حکومت به دست فقیه است.

در مورد استدلال به مقبوله عمر بن حنظله برای اثبات ولایت فقیه بیان شد که از نظر سند معتبر است و قرائنی برای موثق بودن عمر بن حنظله داریم و اگر ضعف او را قبول کنیم، بالاخره روایتی است که مورد عمل قرار گرفته و معروف بین علما است و تعبیر به مقبوله شده است و منجر به عمل اصحاب است. بنابراین دغدغه‌ای روی سند نیست (همان، ۶۳۸).

در نهایت بعد از این حکم، سوال در ذهن راوی پیش می‌آید که خوب شیعه چه کند؟ و پرسید: و کیف یصنعان؟ این دو بنده خدا که برایشان منازعه پیش آمده است چه کنند؟ امام در جواب (که عمدتاً شاهد بحث است) فرمودند: ینظران من کان منکم؛ بروند نگاه کنند و یک کسی را پیدا کنند که دو شرط در او باشد. یکی این که شیعه باشد و دوم این که راوی حدیث ما باشد. هم‌چنین در حلال و حرام، روایات را به دقت نظر می‌کند و احکام را از این‌ها استنباط می‌کند. یعنی باید مجتهد و فقیه باشد. چنین کسی را باید به عنوان حکم قبول کنند چون من این منصب را به چنین شخصی دادم من او را بر شما حاکم قرار دادم آن وقت باید روایات را به دست بیاورد. پس نتیجه می‌گیریم که امام می‌فرماید: کسی که راوی حدیث باشد و مجتهد باشد را حاکم قرار می‌دهم برای قضاوت یا برای اموری که مربوط به والی است. امام خمینی می‌فرماید: آنه یستفاد من قوله (ع) فإنی قد جعلته حاکماً أنه (ع) قد جعل الفقیه حاکماً فیما هو من شؤون القضاء، و ما هو من شؤون الولاية (همان، ۶۴۱). از روایت چنین استفاده می‌شود که امام صادق (ع) فقیه را در شؤون حکومت و قضاوت هر دو حاکم قرار داده است.

پس ولی فقیه ولی امر در دو قسم حاکم است. خصوصاً این که امام می‌توانست بفرماید: جعلت قاضیا؛ اما عدول کرد و فرمود: انی قد جعلته حاکماً و این نشان می‌دهد که در هر دو مورد فقیه اختیار دارد (همان).

ایشان در ادامه می‌فرماید: بل لایبعد ان یکون القضاء ایضاً اعم (همان). حتی بعید نیست بگوییم که کلمه قضاء هم می‌تواند اعم باشد هم شامل شأن قاضی و هم شأن والی را شامل شود. امام خمینی در اثبات مدعای خویش به آیه زیر استناد می‌کند: «و



ما كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ» (احزاب، ۳۶). اگر در هر امری خدا و رسول قضاوت کردند حق ندارد بگوید من قبول ندارم. بدیهی است کلمه قضا در این آیه به معنای قضاوت نیست بلکه هر نوع دستور چه نیاز به بینه و حکم باشد یا اجبار فرد بر اعطای حق باشد.

## ۵. نتیجه گیری

ولایت فقیه در عصر حضور امام معصوم (ع) وجود داشته است و محصول نظام جمهوری اسلامی ایران نیست. نتیجه پژوهش حاضر آن است که در میان فقهای شیعه نمی توان کسی را یافت که نظرش چنین باشد که فقیه عادل جامع الشرایط در هیچ یک از ابعاد زندگی متدینین نفوذ نداشته باشد و تفاوت دیدگاه فقهاء به شیوه اثبات، محدوده و دایره اختیارات ولی فقیه بر می گردد. در میان سه تن از فقهای مذکور، آیت الله خوانساری در استدلال به این مقبوله در اثبات ولایت فقیه قائل است به این که امام در مقام نصب قاضی است نه در مقام نصب حاکم؛ در نتیجه این روایت را از استدلال برای اثبات ولایت فقیه خارج می داند و حوزه اختیارات ولی فقیه را در امور حسبه و مانند آن می داند. ضمن آن که سند این روایت را نیز مخدوش دانسته و ادعای انجبار سند را نمی پذیرد.

آیت الله خوئی به طور دقیق و مبسوط تری به بررسی سندی این مقبوله پرداخته و دلایل قائلین به وثاقت عمر بن حنظله را رد کرده و دلالت این روایت و روایات دیگر را در اثبات ولایت فقیه کافی ندانسته و قائل به عدم اطلاق ولایت فقیه می باشد. ایشان ولایت فقیه را از باب امور حسبه اثبات می کند. در واقع برخی از اختیارات ولی فقیه را از طریق این مقبوله پذیرفته و دایره آن را محدود می داند. اما امام خمینی (ره) سند روایت را معتبر دانسته و دلالت مقبوله را از طریق آیات مستند کرده و به اثبات می رسانند. ایشان این نظریه را تا حدی بدیهی می شمارد که قائل است احتیاجی به بحث و دلیل ندارد. اما با این حال با استناد به آیات و روایت فوق که مورد پژوهش می باشد، تمام اختیارات نبی (ص) و معصومین (علیهم السلام) را

برای فقیه جامع الشرایط به اثبات رسانده و به طور مبسوط حتی اداره حکومت را به دست فقیه می‌داند.

## منابع

### \* قرآن کریم

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ ق)، لسان العرب، دار صادر، چاپ سوم، بیروت.
۲. برقی، احمد بن محمد بن محمد بن خالد، (۱۳۴۲)، رجال البرقی - الطبقات، دانشگاه تهران، تهران.
۳. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۵)، ولایت فقیه: ولایت، فقاها و عدالت، اسراء، قم.
۴. حسینی مراغی، میر عبدالفتاح بن علی، (۱۳۸۸)، عناوین الاصول، ج ۱، ترجمه عباس زراعت، جنگل، تهران.
۵. حسینی عاملی، سید محمد جواد، (۱۳۹۱)، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، موسسه النشر الاسلامی، قم.
۶. حلّی، نجم الدین جعفر بن حسن، (بی تا)، شرایع الاسلام، بی جا، بنیاد معارف اسلامی، قم.
۷. حلّی، حسن بن یوسف بن مطهر، (۱۴۱۱ ق)، رجال العلامه الحلّی، چاپ دوم، دار الذخائر نجف اشرف.
۸. \_\_\_\_\_، خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، مؤسسه نشر الفقاهه، بی جا.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، (۱۴۰۹)، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم.
۱۰. حلّی، حسن بن علی بن داود، (۱۳۴۲ ش)، الرجال (لابن داود)، دانشگاه تهران، تهران.
۱۱. خوئی سید ابو القاسم، (۱۳۹۰ ق)، معجم رجال حدیث، الثقافه الاسلامیه فی العالم، بی جا.
۱۲. \_\_\_\_\_، (۱۴۰۳)، موسوعه الخوئی، مؤسسه الخوئی السالمیه، الطبعة الرابعه المطبوعه نینوی
۱۳. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۱ ق)، الاجتهاد و التقليد، نوظهور، چاپ سوم، قم.
۱۴. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۸ ق)، التنقیح فی شرح العروة الوثقی، تحت اشراف لطفی، قم.
۱۵. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۰ ق)، تکملة المنهاج، نشر مدينه العلم، قم.
۱۶. خوانساری، سید احمد، (۱۴۰۵ ق)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، اسماعیلیان، قم.

۱۷. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۳۷۴)، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن (راغب اصفهانی)، مرتضوی، چاپ دوم، تهران.
۱۸. زبیدی مرتضی، محمد بن محمد، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس من جواهر القاموس، دار الفکر، چاپ اول، بیروت.
۱۹. فیض کاشانی، محمد محسن، (۱۴۰۶)، الوافی، کتابخانه امام امیر المومنین (ع).
۲۰. سید رضی، (بی تا)، نهج البلاغه، تصحیح صبحی صالح، دار الهجره، قم.
۲۱. صفار، محمد بن حسن، (۱۴۰۴ ق)، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، قم.
۲۲. طبرسی، فضل بن حسن، (بی تا)، ترجمه تفسیر مجمع البیان، فراهانی، چاپ اول، تهران.
۲۳. طبرسی، احمد بن علی، (۱۴۰۳ق)، الاحتجاج علی اهل اللجاج، مرتضی، مشهد.
۲۴. طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، مرتضوی، چاپ سوم، تهران.
۲۵. عاملی، زین الدین بن علی بن احمد (شهید ثانی)، (۱۴۰۸)، الکتب الرعایه فی علم الدرایه، مکتبه المرعشی، قم.
۲۶. \_\_\_\_\_، (۱۴۱۹)، مسالک الافهام، موسسه معارف الاسلامیه، قم.
۲۷. عمید زنجانی، عباسعلی، (۱۴۲۱ق)، فقه سیاسی، ج ۱، امیر کبیر، تهران.
۲۸. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ق)، القاموس المحیط، دار الکتب العلمیه، بیروت.
۲۹. فراهیدی، خلیل بن احمد، (۱۴۰۹ق)، کتاب العین، هجرت، چاپ دوم، قم.
۳۰. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، الکافی، دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، تهران.
۳۱. گرجی، ابوالقاسم، (۱۳۷۷)، تاریخ فقه و فقهها، سمت، تهران.
۳۲. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۸۳)، پاسخ به پرسش‌گری جوانان، صدف، چاپ چهارم، قم.
۳۳. معرفت، محمد هادی، (۱۳۷۷)، ولایت فقیه، التمهید، قم.
۳۴. مامقانی، عبدالله، (بی تا)، تنقیح المقال فی علم الرجال، موسسه آل البيت، قم.
۳۵. مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۸)، نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، موسسه آموزشی امام خمینی، قم.

۳۶. موسوی خمینی، سید روح الله، (۱۳۷۴)، ولايت فقيه، چاپ سوم، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، قم.
۳۷. \_\_\_\_\_، (۱۳۴۹)، ولايت فقيه، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۳۸. \_\_\_\_\_، (۱۴۲۱ق)، كتاب البيع، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۳۹. \_\_\_\_\_، (۱۳۵۶)، ولايت فقيه، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمینی، تهران.
۴۰. مطهری، مرتضی، (بی تا)، آشنایی با علوم اسلامی فقه، صدر، قم.
۴۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی، (۱۴۰۸ق)، عوائد الايام، چاپ سوم، بصیرتی، بی جا.
۴۲. نجاشی، احمد بن علی، (۱۳۶۵)، رجال النجاشی، مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعه المدرسين بقم المشرفه، قم.
۴۳. نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۵)، جواهر الکلام، چاپ دوم، دارالکتب السلامیه، تهران.
۴۴. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۴ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، دارالکتب الإسلامیه، چاپ دوم، تهران.
۴۵. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی، (۱۴۰۶ق)، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقيه، مؤسسه فرهنگي اسلامی کوشانپور، قم.
۴۶. کلانتری، علی اکبر، (۱۳۹۴)، "روایت عمر بن حنظله، مقبوله یا صحیحه"، دوفصلنامه علمی پژوهشی حدیث پژوهی سال هفتم، شماره سیزدهم، بهار و تابستان.